



مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

مكتبة مولانا روم شاه عبد الغني صاحب قدس سره الموسوم به



بحسن النظام والنجابة منشئ نفع الال صاحب نائب فخر

بزم قدس بیگی کنز الکتب مطبوعه

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE2505

## غزل مصنفہ جناب تائب لکھنوی شہر بہار اودہ ظلیہ

جس پر وہ نہ ہو جان دہشخ انور اور  
دیکھو وہ اعظم کہ میرا حال اس پر اور  
اُسکے ملنے کا ٹھکانا بندہ بندہ اور  
لوح قسمت اور اعمالون کا ذکر اور  
ماہ انور اور ہے ہر منور اور  
میں کہوں کیونکر وہ دل اور دلور  
یہ قلم کہتے ہیں سب ہم اور  
و ان نہیں اندر سے اللہ کا گد اور

جسکی الفت کا ہون پوانہ وہ دلور  
عجب سے دیکھا دیکھے آئینہ میں جلوہ یار کا  
وہ نہ کہہ میں نہ سب میں نہ تجا نہ میں ہے  
جو کیا پاتے ہو اب جیسا کرو گے پاؤ گے  
یہ ہے نور با جمال اور وہ ہے نور با جمال  
وہ تو جلوہ اپنا دکھاتا ہے سب میں لکھی  
ہے ہی عابد ہی معبود اور زائد وہی  
کچھ نہیں حاصل طواف کعبہ و تجا نہ سے

عارضی ہے بلوغ عالم اسبہ آتائب تب بول  
تجکور ہنسا ہے سدا جس گد میں گد اور ہے

### زفر مرثیہ عند لیب

یہ جدید نغمہ اسوقت اپنا آپ نظیر ہو رہا ہے اس میں ہندی کلام کے شہر  
معروف جادو بیان لکھن پیا اور حضرت تائب و آثار لکھنوی کی وہ وہ  
چیزیں درج ہیں جسکی سیر سے ہر قسم کی تازگی ہو اور تو تصنیف عاشقا  
فرالین ظل شجانی سلطان نظام دکن و حضرت امیر و آغ و بھوی و جلال  
و تائب لکھنوی مظلہ کی قابل دید میں ہمارے سچے ناظرین سخن فہم اس کو ہر  
قالب کو ناتون ہاتھ خرید فرما کر ضرور ملاحظہ فرمائیں قیمت عام ۲ روپے  
محمول ڈاک۔ شہر نیچو بہار اودہ لکھنو پھاٹک عیش باغ

CHECKED-2003



بسم الله الرحمن الرحيم

شوق مولا زندگانی جانِ ماست	ذکر او سرایه ایمانِ ماست
آن هجومِ خوش که از بهر خداست	آن هجومِ خوش که آن دفعِ بلاست
آن هجومِ خوش که بهر نیکوست	آن هجومِ خوش که بهر رند گیست
آن هجومِ بد که شیطانی بود	عاقبت از وسعِ پشیمانی بود
این جهانِ آن جهانِ فساد است	این جهانِ آن از خوشه اش یکدانه است
این جهانِ آن جهانِ فواید حق	اولیاد اینها حیرانِ حق
این دو عالم زده از نور اوست	هر دم مشعل کشِ مزدور اوست
حاصل دنیا بهین در و سراسر است	هر که غافل شد ز حق گارِ خراست
هر که گر بگذرد دریا و آو	با خدا قائم بود بنیاد او

هر که در یاد خدا قائم بود  
 مرد عارف فارغ از چون و چر است  
 گنایاش از خدا غافل شدن  
 چسبیت دنیا و لباس دنیوی  
 پس بزرگیهاست اندر یاد او  
 گدازگی بایست کن بندگی  
 حق پرستان حق پرستی چون کنند  
 نعمتات از نور حق روشن شده  
 پس درون گاشتن نه و سیر کن  
 صد هزاران خلد اندر گوشه اش  
 هر که گویایل یاد خداست  
 حل بر شکل همین یاد خداست  
 و حقیقت غیر حق منظور نیست  
 قطره نور سراسر پانور باش  
 غم چه باشد غفلت از یاد خداست

تا خدا قائم بود قائم بود  
 حاصل عمرش همین یاد خداست  
 بر لباس دنیوی مایل شدن  
 از خدا غافل شدن او بر لوی  
 یاد او کن یاد او کن یاد او  
 در نه آخر میکشی شرمندگی  
 سر بلند ان میل بستی چون کنند  
 یک گل بوده کنون گلشن شده  
 بچو مرغ قرش درو س سیر کن  
 هر دو عالم دانه از خوشه اش  
 خاک را بهش گویا س چشم است  
 هر که یاد حق کند او خود خداست  
 نیست ایمان گو سراپا نور نیست  
 بگذر از غم دائم مسرور باش  
 چسبیت شادی یاد آن بمانت است

معنی بے انتہا دانی که حصیت  
منزل او بر زبان اولیا سست  
ایچنان آینچان فانی بود  
یاد کن بان تا توانی یاد کن  
این دل تو خانه حق بوده است  
شاه باتو منشین و همزمان  
و اے بر حال بود احوال تو  
هر کسے کو طالب دیدار شد  
در میان نقش نقاش است بس  
گر تو مے خوانی زیاد حق سبق  
اے ترادر یاد حق دانی که حصیت  
چون درون جمله دلها جاے اوست  
چون بد نیستی که در دلساخت است  
یاد حق نیست دیگر یاد نیست  
کمیت کو با مشت خاک پیش نه

ایکے او باید بقید مرگ زلیست  
روز و شب اندر دلش یاد خداست  
غیر یادش حبلہ ناوانی بود  
خانه را از یاد حق آباد کن  
من چه گویم حق چنین فرموده است  
تو بسوی هر کس ناکس روان  
و اے بر این غفلت و افعال تو  
پیش چشم حبلہ گفت ما شد  
این سخن را درینا بد بوالهوس  
یاد حق کن یاد حق کن یاد حق  
اندر دن جمله دلها جاے کمیت  
خانه دل منزل و ما اے اوست  
پس ترا تعلیم هر دلساخت است  
هر کرا این غم نباشد شاد نیست  
این هم اندر اختیار خوش نه



زندگی عارفان با خداست	از خدا دور است هر کس خود هست
پیشِ شان جزِ یاد حق منظور نیست	غیرِ حرفِ بندگی دستور نیست
هیچکدام از حرفِ شان قند و نبات	یاد از هر موسی شان آبِ حیات
فارغ اند از کینه و بغض و حسد	بر نئے آید ز شان افعال بد
حمله اشراک اند و زوات صفات	طالبِ ذات اند خود هم عین ذات
صحبتِ شان خاک از اکثر کرد	لطیفِ شان بر هر دول تا شیر کرد
هر که با ایشان نشیند یکدم	روز فردا را کعبه دارد و غم
آنچه در صد سال عمر خود نیافت	صحبتِ شان همچو خورشیدش نیست
لما که از ایشان شان شمرنده ایم	بندۀ احسانِ شان را بنده ایم
دانِ یقین تا چند این دُنیا بود	آخرش کار تو با موسی لے بود
دار و دے هر دور دور یا و خداست	زانکه در هر حال یا و حقِ رواست
مُرشدِ کامل همه را آرزوست	غیرِ مرشد کس نیا بدیده بُدوست
رهروان را راه بسیار آمد	کاروان را راه در کار آمد
و مبدم در ذکر موسی حافر اند	خویش منظورِ خدا را حافر اند
مُرشدِ کامل همان باشد همان	که کلامش بُوسه حق آمد همان

که آمد پیش از آن یکدوره و  
 ماهه سنگت نام شان در پند  
 محبت شان ذره را چون ماه کرد  
 محبت شان حاصل این زندگیست  
 که شان را دیده حق را دیده است  
 بنان دریا و حق دارند دست  
 موسی دولت باشد عظیم  
 که حق را خواست حق او را بخواست  
 بر مقصود این یا و خداست  
 مسائی به که هر بدل بود  
 آن باشد که او دریا و رفت  
 لذت نمی کن بندگی  
 آن جهان و آنجهان از حق پرست  
 یقی نباشد پایدار  
 باشی از فکری بلند

زود گردد همه مسرور بار  
 ذره از تعریف شان ایملو می است  
 هر گدار صحبت شان شاه کرد  
 زندگی این زندگی این زندگیست  
 خوش گل از باغ محبت چیده است  
 حق شناس و حق پسند و حق پرست  
 که بدست آید ز گنج دمالی سیم  
 شوق موسی بهترین کیما است  
 لیک او اندر زبان اولیا است  
 در حقیقت عار و کمال بود  
 عمر نه بود آنکه او برباد رفت  
 خوش علاج نیست بهر زندگی  
 مثل مرد حق لب عالم کتراست  
 یک نفس خود را بسوی حق میا  
 تو کجا و آن کجا اسے پوشمند



یاد او بنیاد عمر جادوان  
 یاد او درو تو عالم را شفاست  
 یاد او این جمله را لازم بود  
 یا الکی بنده را توفیق ده  
 عمر آن باشد که در یاد خدا  
 شادی و اطمینان و یاد خدا  
 رسم مردان خدا دانی که حسیت  
 یک نفس بیا و او نگذاشتند  
 نام حق مردان حق را زیور است  
 حریفان حق تسلیم عمر جادوان  
 هر چه میگویند ارشاد است پس  
 هر که با مردان حق شده آشنا  
 و اصلا حق ترا و اصل کنند  
 دولت جادو پیش عارف است  
 عارفان و کاملان و واصلان

یاد او سرایه صاحب دلان  
 یاد او هر گم شده را رهنماست  
 هر که غافل شد از نادانم بود  
 تا بیادت بگذرد این عمر  
 بگذرد و دیگر نباشد رنج  
 اے زبده دولت که باشد در این  
 فارغ انداز قیدها و مرگ و زین  
 خوش علم بر نه طبق افراشته  
 چشمشان خوش حقه پر گوهر است  
 یاد حق دارند و اتم بر زبان  
 بر نه آرند غیر حق نفس  
 سایه او بهتر از بال است  
 دولت جادو ید را حاصل کنند  
 این سخن مشهور پس من عارف است  
 نام او دارند و اتم بر زبان

نقطہ سرہ کو بدریا وقت  
طرہ چون باشد بدریا  
ترا باید کہ اسے یار عزیز  
تو واصل گشتہ در ذات او  
این ہمہ از دولت این بندگیت  
نہ تعالیٰ بندگی فرمودہ است  
ان انا الحق از زبان اطہار کرد  
حق حق منی ہوش یاری است  
لو سر تا پا ہمہ حق گشتہ  
راو بندگی در پیش گیر  
ہمہ حالت خدا حاضر بین  
بیابی لذت از یاد او  
و وجود رخاک را قائم بدان  
وق مولے زندگی جان بود  
وق او در ہر دلے گر جا کند

عین دریا گشت و مجلس  
بعد از ان تفریق کے باید ترا  
حق کدام و تو کدامی کن تیز  
غیر حرف بندگی دیگر گو  
زندگی بے بندگی شرمندگیت  
ہر کسے کہ بندہ شد آسودہ است  
شیخ این منصور را بردار کرد  
عارفان را خواب ہم بیداری است  
و اصل بچون مطلق گشتہ  
بندہ او باش راہ خویش گیر  
حاضر و منظور ہم ناظر بین  
زندہ باشی و امیای نیک خو  
قائم آمد شوق او در ہر زمان  
یاد او سر مایہ امیان بود  
در وجود رخاک کے ماد اکثہ

شوقی مولا مر ترا چون دست داد  
دولت و نیا بود نا پایدا  
یا و او قائم کند و ایم ترا  
مسند شوقی آتھی بے زوال  
ہر کیسے کو یافت او جاوید شد  
آب حیوان می چکد از موسے او  
او زبے انسان کہ حق رایا فتم  
ظاہر اندر مایل فرزند زنا  
ظاہر اندر مایل سیم و زرا  
ظاہر اندر مایل اسپ و شتر  
شوقی از یاد حقش ممتاز کرد  
لبکہ در دل شوقی یاد حق گرفت  
او زبے قادر کہ از یک قطرہ آب  
او زبے خاک آملکہ نور افروز شد  
حاصل این زندگی یا وعد است

دولت جاوید و دستت فشا  
در طریق عارفان حق گزا  
ذکر او قائم کند قائم ترا  
در نہ بینی ہر کما لے راز وال  
در حقیقت صاحب امیث  
زندہ میگردد جهان از بوسے او  
او زیاد عمر حق بر تافت  
در حقیقت با خدا سے خوشتر  
باطن اندر حاجت بحر و بہر است  
باطن فاسخ ز قید شور و شر  
سرور از و صاحب ابر از کر  
نشت خاک از یاد او و خلق گرفت  
خاک را روشن کند چون آفتاب  
زمین سعادت با نصیب اندر شد  
او زبے چشم کہ بر حق بتلاست

از بس که دل کاند و شوقش بود  
ایز بهیسه مهر کو برایش در سجود  
ایز بهیسه دولت که صفش او نو  
آن زبان بهر که فکر او کند  
مگر تو خواهی صاحب عرفان شی  
اگر چه در و لهما نباشد خبر خدا  
غیر عارف واقع اینحال نیست  
بادشاهان سلطنت بگزاشتند  
زیرا آنکه یاد او کنند  
راستی انیست راه حق بگیر  
حق درون بهر که دل داری کند  
مُرشد کامل کسی را دست داد  
مُحرم حق مُرشد کامل کند  
او درون دل تو بیرون میروی  
اندرون خانه ات نو ا له

در حقیقت صاحب شوقش بود  
همچو گوچوگان شوقش در ر بود  
ایز بهیسه پاست که در گولش گزشت  
خاطر آن بهر که فکر او کند  
جان بجان ده که تاجانان شی  
عاقلان را منزل با شد علا  
عارفان را غیر ذکرش قال نیست  
چون گدایان کو بگوشتاقتند  
از مکافات دو عالم واد مهند  
تا تو هم گروی چو خورشید بنمیر  
مُرشد کامل نموداری کند  
تاج عرفان را بفرق او نهاد  
دولت جادید را حاصل کند  
او بخانه تو بهیچون سیروی  
تاقت چون بر آسمان چهره ماه

اندرون چشم تو بینا شد  
 ای وجودت روشن از نور حق است  
 بیرون از چشم تو بنود هیچ چیز  
 تا بیایی این سعادت را ندانم  
 امروز هستی مُرشد که با حق آشنا  
 هر که خوش باشد ز گفت و گوی او  
 حق همیشه باشد را و در حضور  
 اگر حضوری خدا باید بتو  
 مُرشد کامل بغیر از حق بگفت  
 این همه موقوف بر صحبت بود  
 اسے عزیز من شنو از من سخن  
 طالب مردان حق را دوست آ  
 گر تو خوانی نسخه ارشان عشق  
 شوق مولا سے ترا مولا کند  
 یا آئی این دلم را شوق ده

بر زبان حق گویا شد  
 روشن از نور خدا سے مطلق است  
 یکدیگر هم خویشی زان کن تیس  
 گردانی من کدام و حق کدام  
 کوفت رخ کرد از رنج و بلا  
 حق همیشه باشد او را و برود  
 ذکر او دائم تر باشد حق  
 در حضور مُرشد کامل  
 این در معنی بغیر از این نشد  
 صحبت عارف و عجب صحبت  
 تا بیایی راه اندر جان و  
 غیر ذکرش بر زبان حرفه  
 میشوی سر و قهر دیوان عشق  
 در دو عالم بهتر و اولی  
 شربت از شوق حاصل فوق ده

تا بیادش بگذرد روز و شب  
دولتم آند که باشد پایدار  
مستی آن ده که باشد حق گزار  
فدین دل شوریده مار اشوق ده  
هر چه را از روی وصل بخش  
در سر هر موزبان کن کرم  
در لیکن در بندگی او لای بود  
گردید توفیق فضل ذوالجلال  
این وجود خاک پا از بندگیست  
بندگی کن آنکه او باشد قبول  
عارف اله در دنیا بود  
هر دمی که با خدا وصل بود  
یا کسی یاد ده هر بنده را  
و دیده از دیدار خود پر نور کن  
هر چه اندیشی پندیرائی فاست

ده ربانی بنده را از غیبه  
صحنم آن بر که باشد غمگسار  
بسته آن ده که سازد جهان شاد  
در گلویم بندگی طوق ده  
این خزان چشم مارا فضل بخش  
تا بگوید وصف حق را دمدم  
گر چه سرتاپا همه سولای بود  
بنده را از بندگی بخشد کمال  
گفتگو و دیگر شرمندگیست  
بگذرد از خود بینی و سرطحول  
در حقیقت طالب مولا بود  
حاصل این عمر ادا وصل بود  
سرخورد کن هر دل شرمنده را  
غیر حق از خاطر دل دور کن  
آنچه در اندیشه ناید آن خداست



بر در این خانه گستاخی ز حبیب	گر بمیدانی که اندر خانه کیست
ابلهان تقطیع مسجد می کنند	و رجفای اهل دل فدا میکنند
آن مجاز است این حقیقت ای جان	ملیت مسجد جز درون مسجد روان
سجده گاهی اندرون اولیاست	سجده گاهی جمله است آسما خدایست

### تمام شد

قطعه تاریخ از نتایج افکار عالیجناب منشی کشتولال صاحب  
تائب لکنوی سرفرازی یافته سلطان و کنو ام ملکه و پسر پسر  
بهار او ده لکنوید ظلمه

عجب نظم مقدس گشته مطبوع	که داشت چشم حق بین بے تکلف
قلب صاف تائب سال الطبعش	بگو - در دانه تسبیح تصوف

قطعه تاریخ طبع از جناب بوجیوتی پیرشاد صاحب کاتب  
لاشهریری انچاریج او ده رو بهیلا کشتدریلوسه چهار باغ  
لکنویشاگرد جناب تائب لکنوی مد ظلمه

ورد زبان کرد چو این نظم پاک	پاک بری شد ز غم روزگار
سال همی خسار کاتب نبشت	آئینه بمعرفت کرد گاری

۱۳ ۱۲

## اعلان

الحمد لله والمنته کہ یہ رسالہ مبارک الموسوم بہ (مرد و اضع) تصنیف  
 رفیع شاہ مولانا روم عارف کامل مہاراج جنوری سال ۱۹۱۶ء  
 بحسن انتظام مالا کلام عالی جناب منشی منٹو لال صاحب نائب  
 شجر کارخانہ بزم تہذیب لکھنؤ پیچھے گنج حلیہ طبع سے آراستہ و  
 پیراستہ ہو کر بھارت بخش چشم مشتاقان ہوا۔ لہذا جن صاحب  
 کو اس کو بہر نایاب رسالہ برکت انتساب کی جس قدر ضرورت ہو  
 بغور کارخانہ سے طلب فرمائیے فوراً تعمیل خدمت کی جائیگی۔

## بہار اودہ

یہ مذہبی پرچہ موصفات مہاراجت ہرمندی مینے بین نکلتا  
 ہے۔ ہندوستان مین یہ ماہوار سالہ جس مین و ہرم کرم اور ادبیت  
 لیلایک اور سری کرشن ہماراج کے گناہا دھین دکاش غزلین ہوتی  
 ہین فی الواقع اپنا آپ نظیر ہو رہا ہے۔ اسکی قیمت سالانہ پیشگی  
 مالک پر پیر۔

المشترکہ  
 منیج بہار اودہ لکھنؤ پھانک عیش باغ

# کارخانہ نرم تہذیب لکھنؤ کے نصاب

ہمارے کارخانہ میں ہر قسم کی کتابیں آرہی ہیں تاکہ علم و فن و مشروبات و دواویں اساتذہ فاضلہ و فاضلات  
موجود ہوں اور علاوہ اسکے ہر قسم کی تحفہ جیالکس و فرائش آگے پروانہ کیے جاسکتے ہیں لہذا میں  
کو جس چیز کی ضرورت ہو برائے فرائش طلب فرمائیں نہت کارخانہ نیا در کے ملک آؤ پروانہ کیجائی

## محققہ نہت کتب

نام کتاب	قیمت	نام کتاب	قیمت	نام کتاب	قیمت	نام کتاب	قیمت
گورکھ پریا تقدیر	۱۰	انشائے نظم	۳	موجہ ہونکا جیگا	۲	پنچر حصہ اول	۱۰
سریان چیز لکھی	۴	انشائے دروند	۳	جہاں معلوم	۱	۱۰ حصہ دوم	۱۰
میں چڑھا سا لاند	۴	کرامات رزاقیہ	۳	سبب کی بہار	۱	بہشتیہ حصہ اول	۱۰
نرسی چڑھ گئی	۴	میزان سخن	۵	دیوالی نامہ	۱	۱۰ حصہ دوم	۱۰
جیون کتب باقیہ	۲	دردانہ و لاتاروم	۱	بڑھنے کی شادی	۱	دھانی دوپٹہ	۶
گنگا جیالکس	۲	خیر کی پامتنہ	۲	نیل کا جنازہ	۱	راز پرستہ	۱۲
بڑھ پکاش حصہ اول	۱	عیدی نامہ ناک	۱	گورکھ پریا	۱	فلور فلور	۱۰
پوتھی چٹ گئی	۲	حصینو کا کلمہ	۸	جشن بچاویں	۱	نشیب خزان	۸
بیرون چالیسا	۱	زفریہ غنایب	۲	جشن دہلی	۱	کند گسیو	۴
آند بلاس	۲	چندر اوکی ناک	۲	موجہ ہونکا	۲	مہر چیا	۴
آند بلاغ	۸	انوار خانہ مہتاب	۴	انشائے مشتہری	۲	میوہ تلخ	۸
قنوی آئینہ گفت	۲	ابر نامہ	۲	خزینہ خیال	۱	رزم و نرم کامل	۱۰

اطلاع۔ ہمارے یہاں علاوہ اسکے ہر قسم کی چھاپائی کا کام نہایت خوبی و مستعدی سے انجام  
دیا جاتا ہے جن صاحب کو جس قسم کا کام چھپوانا منظور ہو بندہ فیکہ فرائش اطلاع بخشیں  
خواہش کے موافق عملدرآمد کیا جائیگا  
المشتہر شہولال نائب۔ مدیر کارخانہ نرم تہذیب لکھنؤ کے نصاب

دور رس لکھنؤ کے نصاب



515E

١٩١٥/١٢٥

## FOURTEEN DAYS

A fine of **one anna** will be charged for each day the book is kept over time.

		B.D.	
--	--	------	--

2/18

~~For~~

19/50/100

٢١٣٤

٢٥-٨

١٩/٥٥/١٣٥٦

Date

No.

Date

No.